

زمینه و دامنه‌ی گناه از نگرِ حافظ

جواد پارسای

گناه چیست؟

گناه، امری مذهبی- اجتماعی است که در رودرویی با امر و نهی‌های مذهبی و اجتماعی تعریف می‌شود. ولی برخورد همه‌ی مذاهب با موضوع گناه یکسان نیست. در نگرِ یک مذهب، انجام کاری جزو گناهان بشمار می‌رود، در حالیکه در مذهبی دیگر، حتا همان کار، پسندیده و سپارش شده است. همین موضوع باده‌خواری را در نظر بگیریم، که نخستین پایه‌هایش در شرابِ سُکراور میتراپی “هائومه” فرورفته و در آیین‌های رتانی پرستشگاه‌های میترا، با نام شراب پاک (در این دنیا) به باورمندان تقدیم می‌شد. نوشیدن باده در ادیان سامی غیر از اسلام نیز، به هنگام مراسم ویژه‌ی کنیسه و کلیسا جزو آیین رتانی بشمار می‌آید. حال با وجود تحریم نوشیدن شراب برای مسلمانان در این دنیا، یکی از وعده‌های شیرین خداوند به مؤمنان، فراهم بودن (شراباً طهوراً) “نوشیدنی پاک” برای آنان، در بهشت موعود است که از آن به باده‌ی مجاز تعبیر می‌کنند.

از چه می‌گویی حرام است این می‌گلگون در بهشت جوی‌ها از می‌روان باشد

واژه‌ی گناه و جرم، در عرف جامعه، در حوزه‌ی علوم اجتماعی- قضایی قرار می‌گیرد و در ترمینولوژی حقوقی از آن، چنین تعریف می‌شود: “عملی است که قانون آن را از طریق تعیین کیفر منع کرده است” و در حالیکه در این کتاب، به 33 نوع جرم اشاره شده است، از واژه‌ی گناه خبری نیست. واژه‌ی “جرم” در زبان فارسی به “گناه و بزه” برگردانده می‌شود و مرتکبین بدان نیز، گناهکار و بزه‌کار نامیده می‌شوند. با این وجود، واژه‌ی مجرم، معنای سنگین‌تری بر دوش دارد و جامعه نیز جرم را سنگین می‌نگرد.

در کتاب فرهنگ فارسی امروز، گناه چنین تعریف شده است: کاری که دین آن را ناروا و مستوجب کفاره، حدّ یا تعزیر شمرده است و در ادامه‌ی این تعریف می‌نویسد: گناه، رفتار ناروا نسبت به دیگران، رفتار خلاف قانون یا مقررات، جرم و تقصیر است. در این جا می‌بینیم که این کتاب مرجع، مرزهای تعریف این دو واژه را بسیار نزدیک هم آورده است.

ولی کاربرد واژه‌ی “گناه” در زبان فارسی، آن سنگینی را ندارد و بیشتر به معنای “ناروا” و “ناپسندیده” بکار می‌رود: “بچه را آزار ندهید، گناه دارد.” از سوی دیگر، “گناه” در قلمرو اخلاقیات جای می‌گیرد:

اگر بینی که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشینی، گناه است

(سعدی)

گناه ازلی

اکنون به قلمرو پر ماجرای گام بگذاریم و زمینه‌ی گناه را در استوره‌ها و نوشتارهای ادیان پیگیری کنیم و موضوع “گناه نخستین- گناه ازلی” را بررسییم که آدم، با ارتکاب بدان از آسایش و خوشگواری بهشت برین چشم پوشید و برای سخت زیستی ناگوار، به روی زمین روانه یا رانده شد. این رویداد را، مفسران، شاعران و عارفان، با واژه‌های: خطا، نافرمانی، انگیره‌ی عشق، میل به گزینش، مقدر و زمینه‌ساز پذیرش امانت معهود تعریف کرده‌اند.

زمینه‌های گناه، گناه ازلی

اگر هدف از آفرینش را به تعبیر شاعران و عارفان، با انگیزه‌ی عشق بپذیریم، و آفریننده و آفریده را به دیده‌ی معشوق و عاشق - چنانکه در ادبیات عرفانی مطرح است - بنگریم، به نگاره‌ای که داریوش آشوری به تصویر کشیده است، می‌پردازیم، او با توجه به داستان بنیادین قرآن چنین می‌نویسد: «برای آنکه بازی عشق، بتواند پنهانی سربگیرد و پنهان بماند، یک پرده‌پوشی ماهرانه لازم دارد. این بازی، با ارتکاب “گناه” یا “نافرمانی” از پیش مقدر، صورت عمل به خود می‌گیرد، زیرا، “مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز ...، حافظ”. آدم به ظاهر از فرمان خدا سرپیچی می‌کند و با خوردن “میوه ممنوعه” این گناه نخستین را مرتکب می‌شود. اینک آدم به عنوان گناهکار، باید بهشت را ترک کند، چون بهشت جای گناهکاران نیست. او حتا از ارتکاب این گناه توبه می‌کند و از درگاه خداوندی امید بخشش دارد»^۱.

دین اسلام، ارتکاب این گناه را، به پای گول خوردن آدم به دلیل وسوسه‌ی شیطان می‌نویسد و حتا پای همسر بهشتی - زمینی آدم را نیز به میان می‌کشد، در حالیکه، در تأویل عرفانی این رویداد گفته می‌شود: آدم، در تن دادن به این “گناه”، هیچ اختیاری از خود نداشته و در حقیقت، از سر فرمانبری به “حکم ازلی”، به این عمل، که یک ضرورت وجودی محسوب می‌شود، تن داده است. با این نگرش، می‌توان آدم را “مجبور مختار” نامید. «مسأله‌ی ضرورت ارتکاب گناه نخستین برای بیرون آمدن اختیاری آدم از بهشت، ظریفترین نکته در این انسان شناسی عرفانی است. در ماجرای “آدم شدن” آدم، یعنی بیرون آمدن از وضع فرشته‌وار پیش از آن، نوشیدن “می” از لب ساقی ازلی و شیدای جمال او شدن، آموختن علم‌الاسماء و دانا شدن، چشیدن مزه‌ی لذت جسمانی در آمیزش با حوا و کشش به جمال یافتن، و سرانجام، نافرمانی و “گندم” خوردن و پای به عالم انتخاب و اختیار گذاشتن^۲، همه‌ی این رویدادها، از پیش مقدر بودند و از دید عارفان راز، این رویداد، به آدم آن توانایی داشتن صاحب‌نظری و رندی را داد، تا بتواند بار امانت را به دوش بکشد.

در مبحث جبر و اختیار، حکمت اهل مدرسه می‌گوید: “مقارن هر فعل انسان، خداوند در انسان قدرتی برای آن ایجاد می‌کند که با انقضای همان فعل نیز به پایان می‌رسد.” پس انسان در نظام مبتنی بر “جبر و تقدیر” که دنیای او را تشکیل می‌دهد، در برابر توانایی که برای فعل دارد، مسئولیتی هم پیدا می‌کند و بدینگونه، جبر و اختیار در وجود او بهم درمی‌آمیزد. طرفه آنکه، این گریزگاه فلسفی اهل مدرسه، در نزد عارف، رنگ جالبی از آرمان‌جویی اخلاقی به خود می‌گیرد. چرا که عارف، با این شیوه‌ی نگرش به جبر و اختیار، گویی “فعل” را که

1 - نقل موجز، از کتاب: عرفان و رندی در شعر حافظ، رویه‌ی 256، داریوش آشوری، تهران، نشر مرکز.

2 - همان مأخذ، رویه‌ی 260

خاستگاه مسئولیت اوست و نزد او با "میثاق الست" (پیمانی نخستین با خدا) هم ارتباط فطعی پیدا می‌کند، برعهده می‌گیرد، ولی "مفعول" را که مانند هر "مخلوقی" خالق جز خدا ندارد، از خود نفی می‌کند. این نفی و آن اثبات، معرف جنبه‌ی عمیق اخلاقی در "جوانمردی" عارف می‌شود. بدینگونه، تدبیر و تقدیر هم هر دو، منسوب به حق می‌شود.

در حقیقت، آدم از سر "ادب" برای تن دادن به خواست محبوب ازلی، "گناه" را به گردن می‌گیرد، با پذیرش این نکته، که هیچ "فعلی" بیرون از میدان علم و اراده‌ی الهی نمی‌تواند تحقق پذیرد. عجیب نیست که حافظ درباره‌ی عاشقی خویش هم، با اشاره به این موضوع، خاطر نشان می‌کند که آن نیز، نه به کسب است و نه به اختیار و می‌گوید: "این موهبت رسیده، ز دیوان فطرتم ...، حافظ". او در این زمینه، تا حدی مانند خیام، به سابقه‌ی علم خدا تکیه می‌کند و با لحن رندانه‌ای می‌گوید:

گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ تو در طریق "ادب" کوش و گو گناه من است

بدینگونه، حافظ، جوانمردانه "فعل" را به خود نسبت می‌دهد ولی از مفعول که از اختیار او بیرون است، به خاطر ادب، چیزی بر زبان نمی‌آورد.^۳

شیخ محمود شبستری می‌گوید:

نبودی تو، که فعل ات آفریدند	تو را از بهر کاری برگزیدند
به قدرت، بی سبب، دانای برحق	به علم خویش حکمی کرده مطلق
یکی، هفتصد هزاران ساله طاعت ^۴	به جای آورد و کرد-ش طوق لعنت
دگر ^۵ از معصیت، نور و صفا دید	چو توبه کرد، نام اصطفاء دید

از اینروست که عارفان، این رویداد ازلی را، یکی از مکرهای "او" (خالق) برای کشاندن آدم به دام عشق می‌دانند^۶، زیرا که تجلی جمال، جمال پرست می‌خواهد، و او، خیرالماکرین است^۷:

در ازل پرتو حُسن ز تجلی دم زد	عشق پیدا شد و آتش به همه‌ی عالم زد
چه جای من که بلغزد سپهر شعبده باز	از این حیل که در انبانه‌ی بهانه‌ی توست

حکایت "مکر" و "خدعه"ی الهی در قلمرو عرفانی، با "رویداد ازلی" گره خورده است. بکارگیری "حیله"ی "شاهد ازلی" برای به دام انداختن آدم و پنهان نگاه داشتن ماجرا از چشم "ملک" کنجکاو، تا جایی راه گشوده که در تصوف زاهدانه، بدان اشارات‌هایی هست و داستان‌هایی از ترس زاهدان محتاط نقل است که، می‌کوشند تا "مکر" غافلگیرشان نکند و دامن‌شان را به گناه ناخواسته نیالاید.

3 - از کوچی رندان، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، رویه‌ی 139

4 - اشاره به اطاعت و نمازگزار شیطان است که به سبب غرور و سجده نکردن به آدم، قلم بطلان بر همه‌ی عباداتش کشیده شد و مغضوب درگاه الهی گشت.

5 - آدم.

6 - عرفان و رندی در شعر حافظ، داریوش آشوری، رویه‌ی 256

7 - "مکروا و مکرالله و الله خیرالماکرین، آیه‌ی 54، سوره‌ی آل عمران"

گناه ازلی که آدم بدان کشانده یا کشیده شد، بنیان برخورد بسیاری از باورمندان و هم ایرادگیران مسئله‌ی گناه است، زیرا تنها انسان است که استعداد عشق‌ورزیدن و پذیرش امانت الهی را دارد، و از اینرو، ناگزیر از ارتکاب آن گناه شد.

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه‌ی فال به نام من دیوانه زدند

از سوی دیگر، برخی از تفسیرکنندگان استوره‌ی هستی و آفرینش آدم، این نافرمانی نخستین آدم - که مقدر هم بوده - را انگیزه و دستمایه‌ی سیر و سلوک او به سوی کمال می‌دانند. از سوی گروهی دیگر، این مقوله باب بحث و جدل درباره‌ی تقدیر، سرنوشت، جبر و اختیار را می‌گشاید که نمی‌توان بر این بحث پایانی تصور کرد:

در خرابات مغان ما نیز هم منزل شویم
کاین چنین رفته است درعهد ازل تقدیر ما

نیست امید صلاحی، ز فساد حافظ
چون که تقدیر چنین است، چه تدبیر کنم؟

حافظ به خود نپوشد این خرقه‌ی می‌آلود
ای شیخ پاکدامن، معذور دار ما را

زمینه‌های دیگر گناه

حافظ، همه‌ی گناهان را یکسان و از یک نوع و جنس نمی‌داند. او، از گناهانی دوری می‌گزیند که دیگرآزارنده هستند و در این باره می‌گوید:

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن
که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست

مولانا از نگاه دیگری گناه را می‌بیند و می‌گوید:

انبوه مردم بی‌گناه هستند، ولی دانایان اگر جهل و نادانی را از میان مردم نزدایند، گناهکار هستند. او می‌گوید: بزرگترین گناه، آزدن دیگران است و بزرگترین آزار، در جهل نگه‌داشتن مردم و به جهل مجال دادن است. شکرانه‌ی دانایی و دانش، پخش و نثار کردن دانش است. در فصلی از کتاب: “ذهن و زبان حافظ” آمده است: “گناه اگر از مقوله‌ی «حق‌الله» باشد، تازیانه‌ی سلوک است و مآلاً می‌تواند مایه‌ی تقرب باشد^۸، و اینکه: “خلاء از گناه در ذهن و زبان و زندگی انسان ممکن نیست، چه، احساس گناه از انسانی‌ترین و وجدانی‌ترین احساس‌های انسان دین‌ورز، اعم از عارف و عابد و عالم و عامی است، چه کسی جرأت دارد که ادعای بی‌گناهی کند:

چو گفتمش که گناهی ندارم، آن مه گفت
ز خویش دم زدنت، بدترین گناهان است^۹

حافظ هم بر این باور است که پای آدم خاکی در این دنیا همواره خواهد لغزید و ادعای بی‌گناهی ناپذیرفتنی و از روی ریا ست. او مدعیان بی‌گناهی را آماج طنز و طعن قرار می‌دهد:

نصیب ماست بهشت، ای خداشناس برو
که مستحق کرامت، گناهکارانند

زاهد غرور داشت، سلامت نبرد راه
زند از ره نیاز به دارالسلام رفت

8 - در کتاب حافظ‌نامه، به نقل از “ذهن و زبان حافظ” تألیف دکتر بهاء‌الدین خرمشاهی، بخش نخست، رویه‌ی هشت.
9 - اصل عربی این شعر از کشف‌المحجوب، هجویری است: اذا قلت ما اذنبت قلت محیبة / وجودك ذنب لا یقاس به ذنب ترجمه‌ی زیبایی مندرج از دکتر خرمشاهی است.

آدم که با ارتکاب به گناه ازلی، زندگی خوشگوار و آسایشمند بهشتی را رها می‌کند، پای به جهان سرمستی هشیارانه، شورمستانه و زیرکی رندانه می‌گذارد. او - به تعبیری - از زهدِ خشک و ریا دوری می‌کند و به زیبادوستی روی آور می‌شود. حافظ - آدم، سری پرسودا و دلی هوسمند دارد. او سودای عشق را برمی‌گزیند و از اینرو، جلوه‌ی جمال می‌شود. این همان سرنوشتی است که از لحظه‌ی نخست برایش مقدر شده بود.

حافظا مکن ملامت رندان، که در ازل	ما را خدا ز زهدِ ریا بی‌نیاز کرد
در خرابات مغان ما نیز هم‌منزل شویم	کاین چنین رفته ست در عهدِ ازل تقدیر ما
بر آن سرم که نوشم می و گنه نکنم	اگر موافقِ تدبیرِ من رود تقدیر

خیام نیز به گونه‌ای روشن در توجیه و کلنجار با هستی‌شناسی خود از این دنیا می‌گوید:

آن روز که توسن فلک زین کردند	و آرایش مشتری و پروین کردند
این بود نصیب ما، ز دیوان قضا	ما را چه گنه، قسمت ما این کردند

در دیوان حافظ 21 بار از واژه‌ی گناه و 26 بار از ترکیبات این واژه استفاده شده است. آنچه درخور اندیشه است، بخش‌بندی و دگرگونی گناه از دید اخلاقی، عاطفی، عرفی، مذهبی و سنتی است. گرچه رعایت این بخش‌بندی در عمل چندان آسان نیست. چون جامعه، در هر برهه‌ای از زمان، گناه را در جای دیگری می‌نشانند. زمانی باده نوشی در حد خطا ست و عملی ناپسند بشمار می‌آید، زمانی دیگر، همین عمل وارد قلمرو مذهب حاکم وقت می‌شود و در ردیف جرم و درخور جزا و تعزیر قرار می‌گیرد.

حافظ با گناه، برخورداردی مردمی و اجتماعی دارد، تا فقهی و مذهبی. او در بخش‌بندی گناه شرعی و اخلاقی، غیبت، دروغ و ریا را هم جای می‌دهد، و اشاره می‌کند که مردم این گونه گناهان را آسانتر و فراوانتر مرتکب می‌شوند، ولی کیفی هم از پس گناهانشان نمی‌پردازند. حافظ می‌دید که بسیاری از مردم از برخی گناهان دینی، مانند زنا و باده‌خواری دوری می‌کنند، ولی در برابر اجتماع، از تزویر، ریا، دروغ، دغل، خودبزرگ‌بینی، خودپاکدامن‌بینی و تحقیر دیگران رویگردان نیستند. از اینرو در رویارویی با این پدیده‌ها، به شعر طنز رندانه، می‌سراید:

می ده که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب	چون نیک بنگری، همه تزویر می‌کنند
در میخانه ببستند خدایا مپسند	که در حيله و تزویر و ریا بگشایند
او باده‌خواری را، اگر هم گناه بشمار آورد،	سودرسان می‌داند و می‌گوید:
اگر شراب خوری، جرعه‌ای فشان بر خاک	از آن گناه که سودی رسد به غیر چه باک

از سوی دیگر، حافظ نیز مانند بسیاری از شاعران ایرانی، کیفی گناه شرعی را، خود به گردن می‌گیرد. گاهی نیز از پاداش پرهیزگاری چشم می‌پوشد. با اینهمه، از همان سرچشمه‌ی شریعت، به استناد فحوای کلام خدا، رأی قطعی صادر می‌کند و شریعتمدار را پس می‌زند و مرتکبین به گناهان شرعی و شخصی را به بخشندگی و رحمت خدا امیدوار می‌سازد:

مکن به چشم حقارت نگاه در من مست	که آبروی شریعت بدین قدر نرود
---------------------------------	------------------------------

بنوش و منتظر رحمتِ خدا می‌باش
که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست
که رستگاری جاوید در کم آزاری ست

چون پیرِ سالکِ عشقت به می حواله کند
مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن
دلش به ناله میازار و ختم کن حافظ

حافظ، در باره‌ی گناه سنتی- مذهبی و بخشش خداوند می‌گوید:

پیر دُردی کش ما گرچه ندارد زر و زور
گر می فروش حاجت رندان روا کند
خوش عطابخش و خطا پوش خدایی دارد
ایزد گنه ببخشد و دفع بلا کند

او گناه را، لطیف تر از آن می‌داند که برایش جزا و جریمه‌ای قائل شود:

اگر به زلفِ درازِ تو دست ما نرسد
خونم بخور، که هیچ مَلک با چنان جمال
مرنج حافظ و از دلبران حافظ مجوی
گناه بخت پریشان و دست کوتاه ماست
از دل نیایدش که نویسد گناه تو
گناه باغ چه باشد چو این درخت نرست

نقش اهریمن و سوسه‌گر در دین زردشت و آزادی عمل شیطان در دین اسلام:
در دیوان حافظ ده بار از اهرمن و در دو جا از شیطان سخن رفته است:

به حکم آنکه چو شد اهرمن، سروش آمد
چو اسم اعظم باشد، چه باک از اهرمن دارم
کاسم اعظم کرد از او کوتاه، دست اهرمن
پیش آی و گوشِ دل به پیامِ سروش ده!
مَلک آنِ توست و خاتم، فرمای هرچه خواهی
مرد یزدان شو و ایمن گذر از اهرمنان
چنین عزیز نگینی به دست اهرمنی
ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم
من بُرده‌ام به باده فروشان پناه از و

ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع
سزد کز خاتم لعلش زخم لافِ سلیمانی
خاتم جم را بشارت ده، به حُسنِ خاتمت
در راه عشق، و سوسه‌ی اهرمن بسی است
بر اهرمن نتابد، انوارِ اسمِ اعظم
دامنِ دوست به دست آرو ز دشمن بگسل
به صبرکوش تو ای دل، که حق رها نکند
دامِ سخت است، مگر یار شود لطفِ خدا
شیطانِ غم، هرآنچه تواند، بگو بکن

وسوسه‌گرهای دیگر:

حافظ، از زمینه‌های ارتکاب گناه، به: عشق، زیبارویی، وقت گل، لب جوئیبار و آمدن بهار اشاره می‌کند، و با طنز رندانه‌ای، پای عقل، امید به عفو و رحمتِ الهی و تقدیرازلی را به میان می‌کشد، تا برای ارتکاب به گناه- که ارتکاب بدان کسی را هم نمی‌آزارد- دلایلی بشمارد.

وین ماجرا به سرو لبِ جوئیبار بخش
دنبال تو بودن، گنه از جانبِ ما نیست
با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

یارب به وقتِ گل، گنه بنده عفو کن
چون چشمِ تو دل می‌برد از گوشه‌نشینان
با صد هزار جلوه برون آمدی که من

که من چو آهوی وحشی ز آدمی برمیدم
جانا، گناه طالع و جرم ستاره نیست
که هر که بی هنر افتد، نظر به عیب کند

گناه چشم سیاه تو بود و گردن دلخواه
از چشم خود بپرس که ما را که می کشد
کمال صدق محبت ببین، نه نقص گناه

دامنه‌ی ارتکاب گناه

حافظ، در رابطه با دامنه‌ی گناه، چنانکه از لابلای غزل‌هایش استنباط می‌شود، باده‌نوشی و شادخواری را، نه تنها عیب و گناهی نمی‌داند بلکه در برابرش، به سنگینی گناه ریا و تزویر و دغل تأکید می‌ورزد. او میل زیادی به شراب و شاهد دارد و این دو با وجود حرمت شرعی و اخلاقی، بیشترین دلمشغولی حافظ بوده است. بیش از دو-سوم، از دیوان او را، این دو موضوع در بر گرفته اند:

محتسب داند که من این کارها کمتر کنم
شراب و شاهد شیرین، که را زیانی داد؟
شراب نوش و رها کن حدیثِ عاد و ثمود
دامِ راهم، شکنِ طَرّه‌ی هندوی تو بود
شیوه‌ای می‌کند آن نرگسِ فتن که می‌پرس
بی روی تو، ای سرو گل‌اندام حرام است

من نه آن رندم که ترکِ شاهد و ساغر کنم
برو معالجه‌ی خود کن ای نصیحت‌گو
ز دستِ شاهدِ نازکِ عذارِ عیسا دم
من برگشته، هم از اهل سلامت بودم
پارسایی و سلامت هوسم بود، ولی
در مذهبِ ما، باده حلال است و لیکن

او از این گزینش و شیوه‌ی زندگی‌اش خشنود است، و برایش پافشاری می‌کند:

می می‌خوری و طَرّه‌ی دلدار می‌کشی
دلا، کی به شود کارت اگر اکنون نخواهد شد
ز هر در می‌دهم پندش، و لیکن در نمی‌گیرد
که نقشی در خیال ما، از این خوش‌تر نمی‌گیرد
که فکری در درون ما، از این بهتر نمی‌گیرد
قضای آسمان ست این و دیگرگون نخواهد شد

حافظ دگر چه می‌طلبی از نعیمِ دهر
شراب لعل و جای امن و یارِ مهربان ساقی
دلم جز مهرِ مَهرویانِ طریقی بر نمی‌گیرد
خدا را ای نصیحت‌گو، حدیثِ ساغر و می گو
بیا ای ساقی گلرُخ، بیاور باده‌ی رنگین
مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد

حافظ این شیوه‌ی گزینش و رفتاری‌اش را با گرایشِ آدم به گناه نخستین در بهشت، برابر می‌گذارد و از این مقایسه نتیجه می‌گیرد که اولاد آدم نیز به رویداد نخستین تأسی می‌جویند:

پدرم روضه‌ی رضوان به دو گندم بفروخت
ناخلف باشم اگر من به جویی نفروشم

گناه بدتر و گناه بخشودنی:

حافظ از گروه متدین نمای تزویرکار دوری و بیزاری می‌جوید و از متهم شدن بدان نیز وحشت دارد. بی‌پروایی و شجاعت حافظ در ستیز با ریا و دفاع از پاکی و پاکدلی و صفای نفس از لابلای غزال‌هایش بازنمون دارد و ستودنی است. می‌پرستی او، دستاویز ریاگریزی و نفی خودپرستی است:

دام تزویر مکن چون دگران قرآن را
بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند
یعنی از خلق جهان پاکدلی بگزینم
از آن گناه که نفعی رسد به غیر، چه باک
که شیخ مذهب ما، عاقلی گنه دانست
که تا خراب کنم نقش خود پرستی را

حافظا، می خور و رندی کن و خوش باش ولی
می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب
جام می گیرم و از اهل ریا دور شوم
اگر شراب خوری، جرعه ای فشان بر خاک
ورای طاقب دیوانگان، ز ما مَطَلَب!
به می پرستی از آن نقش خود بر آب زدم

او چاره‌ی رهایی از خودپسندی و بسیاری از کارهای ناپسند را در باده‌نوشی می‌داند:

در بحرِ مائی و منی افتاده‌ام بیار
مِی، تا خلاص بخشدم از مائی و منی
دلم ز صومعه بگرفت و خرّقه‌ی سالوس
کجاست دیرِ مغان و شرابِ ناب کجا؟

در مقوله‌ی گناه در برابر ریا و سالوس، فروغ فرخزاد هم به حافظ می‌پیوندد و به او تأسی می‌جوید. او می‌گوید:

پیشانی ار ز داغِ گناهی سیه شود
بهرتر ز داغِ مَهرِ نماز از سرِ ریا
نام خدا نبردن از آن به که زیر لب
بهر فریب خلق بگویی: خدا خدا
این آتشی که در دل ما شعله می‌کشد
گر در میان دامن شیخ اوفتاده بود
دیگر به ما که سوخته‌ایم از شرارِ عشق
نامِ گناهکاره‌ی رسوا نداده بود

از چه می‌گویی حرام است این می‌گلگون
در بهشتت جوی‌ها از می روان باشد
هدیه‌ی پرهیزکاران عاقبت آن جا
حوری‌ای از حوریانِ آسمان باشد

دامنه‌ی ارتکاب به گناه، به توبه می‌کشد

ارتکاب به گناه و توبه از آن، راه سلوک را هموارتر می‌سازد. استاد خرمشاهی، به حدیثِ روحپوروی اشاره می‌کند¹⁰، که با پذیرش آن، جای هیچگونه نگرانی باقی نمی‌ماند: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ، كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ»¹¹ (کسی که از گناه توبه کند، مانند کسی است که گناهی نکرده است). حافظ و برخی از شاعران دیگر، در رویارویی با ارتکاب گناه به چنین بدیلی دست می‌یازند که شگفتی‌زا ست، حافظ می‌گوید:

سهو و خطای بنده گرش نیست اعتبار
معنی عفو و رحمتِ آمرزگار چیست؟

یعنی اگر گناهی از من سر نزند و گناه من در شمار نیاید و اعتباری نداشته باشد، عفو و رحمت خدای آمرزگار شامل حال چه کسی خواهد شد و چه معنایی خواهد داشت؟ حافظ، تفسیردان و قرآن شناس است و نسبت به

10 - نقل از کتاب "ذهن و زبان حافظ"، تألیف بالرزش استاد دکتر بهاء‌الدین خرمشاهی.

11 - الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، تألیف جلال‌الدین عبنا الرحمان السیوتی، قاهره، دار الکتب العلمیه، جزء نخست، رویه‌ی 134، به نقل از کتاب "ذهن و زبان حافظ" بهاء‌الدین خرمشاهی، رویه‌ی 26

ترجمه‌ی دقیق واژه‌های قرآنی بسیار حساس است. هاشم جاوید، یکی دیگر از پژوهشگران حافظ، که وسواس کارش مورد پذیرش دیگر کوشندگان این راه است، می‌گوید که در این بیت، واژه‌ی “آمرزگار” به جای “پروردگار” نوشته شده در برخی از نسک‌های حافظ به این سبب درست می‌تواند باشد، که با مفهوم این بیت با آمرزش گناه سروکار دارد، و برای حافظ، این واژه می‌توانست برگزیدنی‌تر باشد.

استاد جاوید اشاره‌ای هم به شعری از سعدی دارد، که این نگر ایشان را پذیرفتنی‌تر می‌کند. در این بیت، سعدی نیز، موضوع گناه و بخشایش خداوندی را به میان می‌کشد و می‌گوید:

جز این کاعتمادم به یاریِ تو ست امیدم به آمرزگاری تو ست

نظامی، که چکامه‌هایش، از سوی حافظ به تضمین گرفته شده، در رابطه با مورد گناه، دو بیت زیر را سروده است، که در غزل حافظ، دگرگونی آن‌ها را به روشنی می‌بینیم:

گر این خاک روی گنه تافتی به آمرزش تو که ره یافتی؟
گناه من ار نامدی در شمار تو را نام کی بودی آمرزگار؟

ایرانیان، از همان آغاز حکومت یا خلافت سلطه‌گران عرب، کوشیده‌اند، به عناصری از باور خویش، لباس باور بیگانگان حاکم را بپوشانند، و از این راه، حرف خود را به کرسی بنشانند و راه خود را، چه در نهان و چه آشکارا بپیمایند. از این نوع دلیل آوری‌ها و راه‌جویی‌ها در گفتار و کردار عارفان، بویژه در بستر فرهنگی ادبیات فارسی، هزاران شعر سروده شده است. حافظ و بسیاری دیگر از شاعران ایرانی، هریک به گونه‌ای، به موضع‌گیری و پاسخ‌جویی در این مورد پرداخته‌اند. سپیده دم روزی که حکومت امیر مبارزالدین خونخوار سرنگون می‌شود و شاه شجاع پسر او حاکم شیراز می‌شود، هاتف غیبی! مژده به حافظ “لسان‌الغیب” می‌دهد:

سحرز هاتف غیبم رسید مژده به گوش که دور شاه شجاع‌ست، می دلیر بنوش!
در مذهب ما، باده حلال است و لیکن بی روی تو، ای سرو گل اندام حرام است
فتوی پیر مغان دارم و قولی‌ست قدیم که حرام است می، آنجاکه نه یارست ندیم
ترسم که صرفه‌ای نَبَرَد روز بازخواست نان حلال شیخ، ز آب حرام ما
پیر دُردی کِش ما گرچه ندارد زر و زور خوش خطابخش و خطاپوش خدایی دارد
ترسم که روز حشر، عنان بر عنان رود تسبیح شیخ، و خرَقه‌ی رندِ شرابخوار

استاد خرمشاهی که حافظ پژوه و فرآن پژوهی با دانش کافی و بینشی گسترده و همه سویه، می‌افزاید: که عصمت مطلق انبیاء مورد اجماع همه‌ی فرقه‌های اسلامی نیست و فقط شیعه قائل به عصمت آن‌ها از هر نظر است. یعنی شیعه، صدور گناهان کبیره (بزرگ) و صغیره (ناچیز)، سهو، خطا و نسیان (فراموشی) را در پیش و پس از برگزیده شدن آنان روا نمی‌داند. سایر فرقه‌های اسلامی، به چنین عصمت (پاکدامنی) مطلق (بی‌برو برگرد) برای انبیاء (پیامبران) معتقد (باورمدار) نیستند.^{۱۲}

ایشان با جسارتی که ویژه‌ی اوست،- و برخی را که پایگاهی هم در دانشگاه برای خود ساخته اند، خوش نمی‌آید، چون آنان که خود در ایستگاهی جا خوش کرده‌اند، ایشان و دیگران را هم به ایستگاه خود فرامی‌خوانند - یادآور می‌شود که: " به یاری گناه، بویژه گناهان کوچک، سیر و سلوک روحی- اخلاقی و دینی- عرفانی انسان آغاز می‌گردد". پس از ارتکاب به گناه است که پشیمانی از کرده‌ی خود، به سراغ آدم می‌آید و آنگاه به خودسازی روی آور می‌شود، به اعتلای ضمیر درون می‌پردازد که دیگر این کار ناپسندِ ناخواسته را نکند. این پشیمانی از پس ارتکاب است که در قاموس دینی " توبه" نام گرفته است و حتا در صورت تکرار گناه، تکرارِ توبه نیز توصیه شده است: "صد بار اگر توبه شکستی باز آ". همچنان که توبه به تکرار موجه و پذیرفتنی است، میل به گناه نیز تکرار می‌طلبد.

دکتر خرمشاهی به حدیث دل‌انگیز و امید بخش دیگری اشاره می‌کند: "لولا انکم تذنبون لخلق الله، خلقاً یذنبون فیغفرلهم"^{۱۳} (اگر گناه نمی‌کردید، خداوند خلق دیگری می‌آفرید تا گناه کنند و بیامرزده‌شان).

سهو و خطای بنده اگر اعتبار نیست معنی عفو و رحمت پروردگار چیست

اگر بنده گناه نکند، یک معنایش اینست که در آمرزگاری خداوند شک دارد.

حافظ، به بخشایش و کرم خداوندی چشم امید دوخته است:

لنگرِ حلمِ تو ای کشتیِ توفیقِ کجاست	که در این بحرِ کرمِ غرقِ گناه آمده‌ایم
هر چند غرقِ بحرِ گناهم ز صد جهت	تا آشنایِ عشقِ شدم، ز اهلِ رحمتم
رندیِ حافظِ نه گناهی است صعب	با کرمِ پادشه‌ی عیبِ پوش
بهشتِ اگرچه نه جای گناهکاران است	بیار باده که مستظهرم به رحمتِ او
بیار باده که دوشم سروشِ عالمِ غیب	نوید داد، که عام است فیضِ رحمتِ او
نصیبِ ماست بهشت، ای خداشناس، برو	که مستحقِ کرامت، گناهکاران اند
از دل تنگِ گنهکار بر آرم آهی	کاتش اندر گنه آدم و حوا فکنم
قدم دروغِ مدار از جنازه‌ی حافظ	که گرچه غرقِ گناه است می‌رود به بهشت
عیبِ زندان نکن ای زاهدِ پاکیزه سرشت	که گناهِ دگری بر تو نخواهند نوشت
هاتفی از گوشه‌ی میخانه، دوش	گفت: ببخشند گنه، می بنوش
هست امیدم که علی‌رغمِ عدو، روز جزا	فیضِ عفوش نهد بارِ گنه بر دوشم
فلک به مردمِ نادان دهد زمامِ مراد	تو اهلِ فضلی و دانش همین گناهت بس

13- جلال‌الدین السیوطی، جامع الصغیر فی احادیث البشیر الذبیر، الذبیر، الطبعة الرابعة القاهرة، دار الکتب العلمیه 1373 ق، الجزء الثاني، رویه‌ی